

هو العليم

برکات و کرامات مشہد امام رضا علیہ السلام  
پیوستہ متصل است

حضرت علامہ آیۃ اللہ حاج سید محمد حسین  
حسینی طهرانی

روح مجرد

مقاله پیش رو گزیده ایست از فرمایشات حضرت علامه آیت الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی در کتاب روح مجرد ، راجع به پیوسته و مستمر بودن برکات و کرامات امام رضا علیه السلام.

بسم الله الرحمن الرحيم

اما قضاء حوائج مردم از حضرت امام رضا علیه السلام از اندازه و حساب بیرون است. حقیر بعضی از ارامنه را در طهران می شناختم که نذر امام رضا علیه السلام میکردند و خودشان به مشهد مشرف می شدند و گوسفند یا قالیچه و یا طلائی را که نذر کرده بودند ادا می نمودند.

مرحوم محدث قمی میفرماید: مؤلف گوید: که در کتب معجزات بخصوص کتاب «عیون أخبار الرضا علیه السلام» تألیف شیخ صدوق علیه الرحمة کرامات و معجزات بسیار برای روضه مقدسه رضویه علی مشرفها السلام ذکر شده که ایرادش در این مقام مناسب نیست، با آنکه در هر زمان آنقدر ظاهر میشود

که کسی محتاج به نقل وقایع گذشته نیست.<sup>۱</sup>

و همچنین میفرماید: فقیر گوید: مبدا استبعاد کنی

این مطلب را! همانا معجزات و کراماتی که از این

مشاهد مشرفه بروز کرده و به تواتر رسیده، زیاده از

آنستکه احصا شود. و در ماه شوال گذشته سنه هزار

و سیصد و چهل و سه (هجریه قمریه) در حرم مطهر

حضرت ثامنُ الائمه الهداة، و ضامنُ الأمة

العصاة، مولانا ابوالحسن علی بن موسی الرضا صلوات

الله علیه، سه نفر زن که هر کدام به سبب مرض فلج و

نحو آن زمینگیر بودند و اطباء و دکترها از معالجه آنها

عاجز شده بودند شفا یافتند. و این معجزات از آن قبر

مطهر بر همه واضح و آشکارا گردید مانند نمودار شدن

خورشید در سماءِ صاحیه، مثل باز شدن در دروازه

نجف اشرف بر روی عربهای بادیه؛ و به حدی این

مطلب واضح بود که نقل شد: دکترهایی که مطلع بر

مرضهای آن زنها بودند تصدیق نمودند، با آنکه در این

---

<sup>۱</sup> هدیه الزائرین در فضیلت زیارت امام رضا علیه السلام، ص ۲۸۴ و ۲۸۵

باب خیلی دقیق بودند؛ بلکه بعضی از آنها تصدیق خود را بر شفاء آنها نوشتند. و اگر ملاحظه اختصار و عدم مناسبت محل نبود قصه آنها را نقل می نمودم. ولقد أجادَ شيخنا الحُرَّ العَامِلِي فِي أَرْجوزتِهِ:

و ما بدأ مِنْ بَرَكَاتِ مَشْهَدِهِ \*\*\* فِي كُلِّ يَوْمٍ أَمْسُهُ مِثْلُ

غَدِهِ (۱)

و كَشْفَاءِ الْعُمَى وَ الْمَرَضَى بِهِ \*\*\* إجابة الدعاء في

أَعْتَابِهِ (۲)

۱- و آنچه از برکات قبر مطهر حضرت امام رضا

علیه السلام به ظهور پیوسته است به قدری زیاد است

که در هر روزی که می گذرد، جریان برکتها و

کرامتهای فردای آن روز نظیر دیروزش ثابت و متصل

و لاینقطع است.

۲- و مثل شفا یافتن کوران و مریضان در آن

---

۱ . مفاتیح الجنان، أعمال شب بیست و هفتم رجب، ص ۱۴۹ و ۱۵۰؛ و در

ضبط ابیات مرحوم شیخ حرّ عاملی و کشف العمی ضبط شده است. و شاید

ناسخ اشتباه نوشته است چون صحیحش اینست: وَ كَشْفَاءِ الْعُمَى زِیرا

شِفَاءً بِالْمَدِّ اسْتِ لَابَالْقَصْرِ؛ شَفَى يَشْفِي شِفَاءً. وَ عُمَى بِر

وَزْنِ حُمْرِ جَمْعِ أَعْمَى اسْتِ یَعْنِي مَرْدٌ كُورٌ. وَ شَاهِدٌ بِرِ اِیْنِ اَنْسْتَكِه مَرَضَى

جَمْعِ مَرِیضٍ اسْتِ كِه عَطْفٌ بِرِ عُمَى اسْتِ

مشهد مقدّس، اجابت دعای مضطربین است در  
اعتاب مبارک‌کاهش.

حقیر چون بنایم در جمیع نوشتجات بر اینست  
که غالباً آنچه را که خودم دیده‌ام یا بعضی از ثقات  
معروف و مشهور برای خود من بدون واسطه بیان  
کرده‌اند نقل کنم، نه از آنچه را که سابقین شکر الله  
مساعدیهم نقل نموده و در

کتب و دفاتر مضبوط فرموده‌اند، و بعبارة اُخری  
بنایم بر درایت است و مشاهده، نه بر روایت و  
محاکات، لهذا در اینجا فقط میل داشتم دو قضیه‌ای  
را که برای اقوام بسیار نزدیک ما از معجزات حضرت  
امام رضا علیه السّلام اتّفاق افتاده است بنگارم، و دو  
قضیه‌ای را که از ثقاتِ اعلام و اعظام از آیات و  
رجال شنیده‌ام. اما دو قضیهٔ مربوط به اقوام، چون  
یک نفر از آنها لله الحمد و له المنة در قید حیات  
است از ذکر آن خودداری می‌نمایم، و فقط به  
حکایت حال آن دیگری که به رحمت خداوندی  
واصل شده است اکتفا می‌نمایم.

**معجزهٔ حضرت امام رضا علیه السّلام در شفا**

یکی از ارحام بسیار قریب ما که جوانی پر قدرت و با نشاط و زیبا و برومند بود و در بازار کاسبی میکرد، ناگهان مبتلا می شود به عارضهٔ یک چشم که دید خود را از دست میدهد؛ و چند روزی میگذرد و بهبود نمی یابد؛ و مراجعه به اُطباء سابق معروف طهران مثل دکتر حسن علوی و دکتر لشکری و دکتر محسن زاده و دکتر ضرابی و اُمثالهم می نماید، همگی متَّفَق القول میگویند: در آخرین نقطهٔ زیر چشم که رگی خون را به چشم میرساند به علّت انقباض و بسته شدن خون لکه‌ای گیر کرده است و رابطهٔ حیاتی چشم را با تغذیهٔ خونی بریده است. و این سکتۀ چشمی است و ابداً قابل علاج و عمل نیست. در تمام دنیا هم بروی فائده ندارد. مطلب از این قرار است که برای تو گفته‌ایم؛ مگر آنکه با احتمال و درصد بسیار کمی بواسطهٔ ترقیق خون، آن لکه از جای خود حرکت کند.

فلذا او را از خوردن غذاهائی که خون را کثیف میکند مثل تخم مرغ و روغن و گوشت قرمز و امثالها

منع کردند، و قرصهای رقت خون به او دادند، و مرتباً داروها را استعمال میکرد و ابداً فائده‌ای نداشت. کم کم سه عارضه در او پدیدار شد:

اوّل: چشم از حالت عادی و اوّلیه برمی گشت و جمع و خمیده می شد و اطراف مژگانها را شوره فراوانی فرا می گرفت و به اصطلاح چشم می مُرد. و اطباء گفته بودند: محتمل است این کسالت به چشم دیگر هم سرایت کند؛ و آثار و علائم بروز این مرض در چشم دیگر هم کم کم ظاهر می شد. دوّم: بواسطه رقت فوق العاده خون در اثر استعمال دواها، از زیر لته‌ها خون زیاد می آمد. سوّم: حال تشنج و لرزه دست میداد، و در شبانه روز مرتباً می لرزید. و در بعضی اوقات پنج دقیقه، و ده دقیقه، تا نیم ساعت هم به شدت بدن متشنج می شد.

این جوان قوی و متمکن در خانه افتاد و نیرو در بدنش نماند. در خانه او که آن زمان خانه پدرش بود، در تمام اوقات شبانه روز صدای گریه به قدری از ارحام و متعلقین وی بلند می شد که به خانه همسایه میرفت. و پیوسته اقوام و ارحام که به دیدن و

ملاقاتش میرفتند، عیناً مثل مجلس عزا، کار واردین و اهل منزل جمعاً یکسره گریه بود.

این جوان بواسطه این عوارض، حال روحی خود را از دست داده بود، و دیگر دارای اراده و اختیار و مرکز تصمیم‌گیری نبود. به هر جا می‌بردند و هر چه با او میکردند، بدون اختیارش بود؛ و اتفاقاً عیال و اولاد هم داشت.

در آن زمان افراد محیط بر او تصمیم گرفتند وی را یا به اسپانیا و یا به اتریش بفرستند؛ زیرا که طبیب مشهور جهانی چشم فقط دو نفر مشهور در این دو کشور بودند. و بعد از مشورت اتریش را ترجیح دادند. و برای گذرنامه وی سعی کردند، بزودی تهیه شد. از طهران با طیاره به لندن رفت، تا با یکی از جوانان آشنا و محصل ایرانی آنجا به اتریش بروند؛ و وقت قبلی هم از آن طبیب گرفته شد.

اگر میخواهید تصوّر کنید روزی را که این جوان را با این وضع به فرودگاه مهرآباد طهران بردند، و پدر پیر و اقوام و آشنایان و دوستان برای تودیع آمده بودند، و حالت ضعف و نقاهت و عدم تمکن از بالا



رفتن از پله‌های نردبان طیاره، حَقّاً سیری را در معجزه حضرت امام رضا علیه‌السلام خواهید نمود؛ و شرحش گفتنی نیست.

جوان به لندن میرسد و در ظرف چند روز به اتریش میرود، و در معروفترین بیمارستان چشم آنجا تحت نظر همان طبیب بستری می‌شود. او هم میگوید: قابل عمل نیست. ولی با دستگاهائی که چشم را درمی‌آورده‌اند و داروهائی در بن چشم میریخته‌اند، و بالاخره با عملیاتی که به عملیات فیزیکی اُشبه بود تا عملیات شیمیائی و داروئی، خواسته بودند تا شاید آن لکه را بردارند؛ و نشد.

دو ماه تمام این جوان در آنجا بود و معالجه نشد. تازه یک عِلّت دیگر هم بر چشم اضافه شد، و آن این بود که حدقه چشم در کاسه جای خود را عوض کرد یعنی سیاهی به درون رفت و سفیدی چشم ظاهر شد. و طبیب گفته بود: نهایت کاری را که میتوانیم بکنیم آنهم با دارو و طول مدّت آنستکه وضع چشم را به حالت اوّلیه بازگردانیم؛ و امّا بینائی و بازگشت نور برای من محال است.

این مطالبی است که خود جوان پس از مراجعت برای من بیان کرد، فلهمذا برای روشن بودن جریان در اینجا معروض میدارم.

جوان گفت: خدمتکاران آن بیمارستان که غالباً دختران راهب و تارک دنیای نصاری بودند، همه به حال من رقت آورده بودند؛ ولی بیچارگان چه کنند؟ کاری از دستشان ساخته نیست.

تا در شبی که رفیق همراه من برای کار شخصی خود به لندن رفته بود تا بازگردد و وسائل مراجعت مرا ترتیب دهد، من برخاستم و نماز زیادی خواندم و سپس گفتم: یا علی بن موسی الرضا! تو شاهی که من در کارهای مهمم به تو متوسل می شدم و بطور کلی زیارتت را بسیار بجای می آوردم؛ و اگر اختیار در دست من بود نمی گذاردم مرا در این شهر مسیحی نشین و کفر بیاورند؛ حتماً می آمدم به پابوست و حاجتم را می گرفتم. تو بودی که برای من چنین کردی، تو بودی که چنان کردی، تو بودی که چه و چه، شروع کردم یکایک از حوائجی را که از دست احدی ساخته نبود و آنحضرت برآورده بود بر

شمردم و گریه زیادی هم کردم؛ و عرض کردم: به ما شیعیان اینطور یاد داده‌اند که امام معصوم، زنده و مرده ندارد، مشرق و مغرب ندارد. من الاَن از اینجا خودم را در حرم مبارکت می‌بینم و از تو می‌خواهم که چشم مرا شفا دهی. این بگفتم و به خواب رفتم.

## به خواب آمدن امام رضا علیه السّلام در اُتریش

### بر جوان کور، و شفادادن چشم او را

یک خواب گویا راحت و چند ساعته‌ای نمودم. نزدیک طلوع فجر بود که در خواب دیدم حضرت امام رضا علیه السّلام کأنه حقیقت و روح امام را، که از عوالم ملکوت و حجابها و پرده‌هایی که وصف ناشدنی است، کم کم نزول می‌نمایند تا اینکه با همین بدن و جسم خارجی پهلوی من ایستادند؛ و لوحه‌ای در دستشان بود که بر روی آن خطوطی سبز رنگ و مشعشع نگاشته شده بود. آن لوحه را به من عنایت کردند و فرمودند: بخوان!

من شروع کردم به خواندن؛ قدری از آنرا خوانده بودم که از خواب بیدار شدم و دیدم چشم من به حالت طبیعی است و کاملاً می‌بیند. من هم شروع

کردم به نماز خواندن؛ در آن تاریکی شب نماز خواندم، و پس از نماز صبح رفتم در رختخوابم خوابیدم، و با خود گفتم: ابدأً بروز و ظهور نمیدهم. گویا در عالم رویا هم به ایشان اشاره شده بود که این از اسرار است و نباید اظهار کنی! و خود آن مرحوم می گفت: من این سرّ را فاش کردم و حتّی به بعضی از همکاران و دوستان عادی خود گفتم که نباید می گفتم، و از این اظهار پشیمان بود.

چاشتگاه که پرستاران برای شستشوی چشم می آیند، همه تعجّب می کنند. به اطباء خبر میدهند، و خود آن طبیب معروف اطلاع پیدا میکند و خود، چشم را ملاحظه میکند؛ و همگی متّفقاً و مجموعاً میگویند: این خارق عادت است. این معجزه مسیح است. این معجزه است، معجزه است. و من هم لب نگشودم و در دل خود می گفتم: آری معجزه است، اما معجزه استاد و معلّم و آقای مسیح.

حقیر که پس از گذشت سی سال این واقعه را برای دوست ارجمند و صدیق گرامی آقای دکتر حاج سید حمید سجّادی و فقه الله تعالی که از

چشم‌پزشکان معروف جهانی هستند تعریف کردم، گفتند: راست است؛ اینطور که می‌گوئید اینگونه مرض چشم در دنیا قابل علاج نیست؛ و در صورت بهبود غیر از معجزه چیز دیگری نمی‌تواند بوده باشد.

آنگاه اضافه کردند: یک نفر از مریضان ما که مردی بود و چشمش آب مروارید آورده بود، و ما برای وی فلان روز را معین کرده بودیم تا چشمش را عمل کنیم؛ قبل از عمل پیش ما آمد و گفت: من رفتم خدمت امام رضا علیه‌السّلام و شفای خودم را گرفتم. ما چشمش را مجدداً معاینه کردیم و دیدیم ابداً اثری از آب مروارید در آن نیست.

ایشان می‌فرمودند: أحياناً ممکنست بعضی از آب مرواریدها خود بخود برطرف شود ولی در طویل المدة؛ و تا آن ساعت برای من سابقه نداشت که چند روزه آب مروارید خودبخود بهبود یابد. این نیست مگر معجزه حضرت ثامن الائمه علیهم‌السّلام.

**معجزه حضرت ثامن الحجج به نقل آیه الله  
حائری قدس الله سرّه**

و اما آن دو داستان منقوله از اعلام، اوّل: قضیه‌ای است که حضرت استاذنا المکرّم آیه الله مرحوم حاج شیخ مرتضی حائری قدّس الله سرّه در جلسه دیدار و ملاقات با ایشان در مشهد مقدّس در طول یک سفرشان که فیما بین دوازدهم شهر مبارک رمضان تا سوّم شهر شوّال المکرّم سنه ۱۴۰۰ هجریه قمریه بطول انجامید، برای حقیر بیان فرمودند.

فرمودند: آیه الله حاج شیخ آقا بزرگ اراکی که مردی پیر و قریب به نود سال دارد و فعلاً در قید حیات و در اراک از علمای برجسته است (اخوی بزرگ آیه الله حاج شیخ مجتبی اراکی که در قم ساکن بوده و از رفقای صمیمی می باشند؛ و در صدق گفتار و کلام هر دو برادر هیچ جای شبهه و تردید نیست) برای من حکایت کرد آقای حاج شیخ آقا بزرگ که: عیال من قبل از ازدواج در سنّ جوانی مبتلا به چشم درد شدید میگردد که مدتها در اراک و همدان معالجه می کنند و هیچ مثمر واقع نشده و اطباء از بهبود آن مأیوس میگردند و اعلام عدم قدرت بر معالجه می کنند. چشمها روز بروز رو به کوری میرود

بطوریکه دختر در آستانهٔ فقدان بینائی قرار میگیرد.

پدر و مادر پریشان شده و چون شنیده بودند اگر کسی چهل روز در مشهد مقدّس به عنوان زیارت و قضاء حاجت اقامت نماید حاجتش را برمی آورند، دختر را با خود به ارض اقدس مشهد حرکت داده و به قصد اقامت یک اربعین سکنی می‌گزینند؛ و پیوسته به حال اضطرار و التجاء بوده و راه تضرّع و استکانت می‌پمایند.

اتّفاقاً چشم دختر علاوه بر آنکه هیچ اثری از بهبودی در آن مشاهده نمی‌شود، رفته رفته رو به نقصان بوده و دیگر از تشرّف به حرم مطهر هم می‌ماند، و فقط در منزل روزها را میگذرانند؛ تا تقریباً چند روز به انتهای اربعین مانده بود، پدر و مادر بسیار گرفته و ملول و با حال ضجرت و انفعال می‌گویند: **وَأَسْفَا! اربعین هم بسر آمد و نتیجه‌ای عائد نگشت.**

در یکی دو روز آخر که مشغول جمع‌آوری اسباب و اثاثیه بوده و آماده برای حرکت بودند، ناگهان از سقف اطاق يك چیز مختصری می‌افتد مانند گچ یا فضلّه

پرنده و شبه آن؛ و به دل آنها چنین الهام میشود که این داروی چشم فرزند است. فوراً آنرا کوبیده و با آب مخلوط می‌کنند و به چشم‌ها میریزند و چشم‌ها شفا می‌یابد کأن لم یکن شیئاً مذکوراً.

و چند روز دیگر را با دختر به حرم مطهر مشرف می‌شوند برای زیارت، و سپس بار سفر بسته و به سمت اراک مراجعت می‌نمایند.

**معجزه حضرت امام رضا علیه السلام به نقل**

**آیه الله لواسانی دامت برکاته**

دوم: حضرت آیه الله حاج سید علی لواسانی دامت برکاته، فرزند مرحوم آیه الله حاج سید ابوالقاسم لواسانی که وصی مرحوم آیه الله آقا سید احمد کربلائی طهرانی بوده‌اند، در روز یکشنبه ۱۴ شهر صفر الخیر سنه ۱۴۰۴ هجریه قمریه در منزل حقیر در مشهد مقدس رضوی علیه السلام از کرامت حضرت حکایتی نقل کردند که جالب است.

این حکایت متعلق است به دختر مرحوم آقا سید علینقی حیدری صاحب کتاب «اصول الاستنباط» فرزند مرحوم آیه الله آقا سید مهدی حیدری صاحب



کتاب «جنگ انگلیس و عراق» فرزند مرحوم آقا سید احمد حیدری بانی حسینیه حیدری‌ها در کاظمین علیهما السّلام. و حکایت به قرار ذیل است:

تقریباً در حدود ده سال قبل از این، دختر مرحوم آقا سید علینقی حیدری که مدتی بود شوهر کرده و از وی اولادی به هم نرسیده بود، با جمعی از ارحام خود ولی بدون شوهر از کاظمین علیهما السّلام برای زیارت قبر مطهر حضرت امام علی بن موسی الرضا علیهما السّلام به صوب ارض اقدس مشهد مقدس رهسپار می‌گردند؛ و روزی برای دیدار با اهل بیت ما که با هم سابقه آشنائی ممتد داشتند در منزل ما آمدند؛ و اهل بیت ما به آنها خیر مقدم گفت، ولی بسیار ایشان را مهموم و مغموم دید.

از علت سوال کرد. گفتند: این دختر سالیان درازی است که ازدواج کرده ولیکن اولادی نیاورده است؛ و اینک شوهر وی در صدد تجدید فراش است. و از وقتی این خبر به دختر رسیده است زندگانی برای او تلخ شده است؛ نه روز دارد و نه شب. پژمرده و پلاسیده و پیوسته در تشویش و

نگرانی بسر می برد.

اهل بیت ما به آنها میگوید: هر کس به زیارت امام رضا علیه السلام بیاید و سه حاجت بخواهد، آن حوائج و یا یکی از آنها (تردید از ناقل است) برآورده خواهد شد. الان برخیز و وضو بگیر و به حرم مطهر مشرف شو و از آنحضرت طلب اولاد کن!

دختر برمی خیزد و وضو میگیرد و به حرم مطهر مشرف می شود و دعا می نماید. و این خانواده پس از زیارت مشهد مقدس، به کاظمین علیهما السلام مراجعت می کنند.

آیه الله حاج سید علی لواسانی فرمودند: ما عادت‌مان این بود که در هر سال یکبار به زیارت اعیان عالیات مشرف می شدیم و فصل زمستان را در آنجا می ماندیم. چون به کاظمین مشرف شدیم و در منزل مرحوم حیدری رفتیم، دیدیم صدای گریه طفل نوزاد بلند است، و اهل خانه آنقدر خوشحالند که در پوست نمی گنجند. و گفتند: همین که ما از ارض اقدس مراجعت نمودیم و شوهر این مخدره با او مضاجعت کرد، به مجرد آمیزش حمل برداشت و

اینک که نه ماه سپری می شود بچّه تولّد یافته است؛  
و بهترین و شیرین ترین موهبت و عطای حضرت  
ثامن الائمه علیه السّلام به ما رسیده است.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup>. روح مجرد ص ۲۷۱.